وقتی کمدی «شیش ماهه» زیر آوار کلیشه دفن می‌شود

مرضیه نگهبان مروی
منتقد سینما و تلویزیون

مهران مدیری سال‌هاست که از فرمول «ستاره‌بازی» برای پنهان کردن ضعف متن استفاده می‌کند. در «شیش ماهه»، ما با صفی از بازیگران مواجه هستیم که هر کدام به تنهایی می‌توانند وزن یک پروژه باشند. علیرضا خمسه، جواد رضویان و دیگران، همگی سرمایه‌هایی هستند که در این کار به حراج گذاشته شده‌اند.

روانشناسی زرد؛ حمله بی‌هدف به دکان‌های مدرن

یکی از بخش‌های آزاردهنده در «شیش ماهه»، ورود ناشیانه به حوزه روانشناسی زرد است. مدیری که پیش‌تر در «در حاشیه» به خوبی به صنف پزشکان تاخته بود، اینجا به سراغ مشاوران قلابی و دکان‌های روانشناسی فیک و جعلی رفته است. اما مشکل اینجاست که این نقد به قدری سطحی و کاریکاتوری است که اصلاً به هدف نمی‌خورد. روانشناس سریال تنها یک موجود ابله است که کلمات قلمبه‌سلمبه می‌گوید تا بی‌سوادی‌اش ثابت شود. این نوع کمدی که در آن یک صنف را با لودگی محض نقد می‌کنند، دیگر در دنیای امروز خریدار ندارد. مخاطب انتظار دارد نقد روانشناسی زرد، لایه‌های عمیق‌تری از فریب‌های اجتماعی را نشانه برود، نه اینکه فقط به ریشخند کردن چند واژه تخصصی بسنده کند.

حراج تهران و فروش عکس

بخش مربوط به حراج تهران و فروش عکس‌ها با قیمت‌های میلیاردی، یکی دیگر از آن وصله‌های ناجور در سریال «شیش ماهه» است. مدیری سعی کرده با همان فرمول «هیولا»، به پولشویی در جریان‌های هنری حمله کند، اما این بار تیرش به سنگ خورده است. شوخی با تابلوهای نامفهوم و حراج‌های پر زرق‌وبرق به قدری دم‌دستی اجرا شده که بیشتر شبیه به حسادتِ طبقاتی به نظر می‌رسد تا یک نقد استخوان‌دار هنری. نویسندگان سریال گمان کرده‌اند صرفِ گفتنِ اینکه «یک عکس قیمت گزافی دارد» برای خنداندنِ مردم کافی است، در حالی که این موضوع بدونِ پیوندِ ارگانیک با قصه، فقط یک سکانسِ اضافه و خسته‌کننده از آب درآمده است.

مرده‌پرستی هنری و تجلیل‌های پس از مرگ

مدیری در «شیش ماهه» سعی دارد به یک معضل فرهنگی قدیمی یعنی «اهمیت دادن به هنرمند بعد از مردن» بپردازد. این ایده اگرچه در ذاتِ خود گزنده است، اما در اجرای مهران مدیری به یک شوخیِ لوس و کلیشه‌ای تبدیل شده است. شخصیت‌ها به جای اینکه عمقِ این فاجعه فرهنگی را نشان دهند، با اکت‌های تکراری و فریادهای بی‌دلیل، فقط زمانِ قسمت‌ها را پر می‌کنند. این بخش از سریال نشان می‌دهد که مدیری حتی وقتی دغدغه‌ی درستی دارد، دیگر زبانِ بیانِ هنری آن را در اختیار ندارد.

جَواد رضویان؛ حبس در لهجه‌ای که دیگر جادو نمی‌کند

حضور جواد رضویان در این سریال، تیر خلاصی بر پیکره‌ی خلاقیت است. او که روزگاری با یک لهجه و فیزیک خاص، انقلابِ خنده به پا می‌کرد، حالا به شخصیتی تبدیل شده که تنها ابزارش همان «لهجه همیشگی» است. لهجه‌ای که در «شیش ماهه» نه تنها کمکی به کمدی نمی‌کند، بلکه به دلیل بی‌ربط بودن به موقعیت و تکراری بودنِ آواها، به عنصری آزاردهنده و بیخود تبدیل شده است. رضویان در اینجا نه یک بازیگر، که تنها یک «تیپ صوتی» است که گویی از پانزده سال پیش به امروز پرتاب شده است.

داماد سرخانه و زوج‌های همیشه در جنگ

یکی از کلیشه‌هایی که در این سریال به شکلی گل‌درشت تکرار شده، شخصیت «داماد سرخانه» است. موجودی که نه شأنیت دارد و نه هویت مستقل، و تنها به عنوان ابزاری برای تحقیر و متلک‌پرانیِ شخصیت‌های دیگر طراحی شده است. در کنار او، شاهد آن زوجی هستیم که همیشه در حال دعوا هستند. جیغ‌های بنفش، مشاجرات بی‌پایان و تکرارِ دیالوگ‌هایی که از فرطِ شنیده شدن، خاصیتِ طنزِ خود را از دست داده‌اند. این زوج نه تبلورِ چالش‌های زناشویی، بلکه تنها آلودگی صوتی تولید می‌کنند و یادآور ضعیف‌ترین بخش‌های طنزهای آیتمی هستند.

همسایه فضول و مادر نگران؛ بازیافت زباله‌های دراماتیک

شخصیت همسایه‌ی فضول که پایش را از گلیمش درازتر می‌کند و مدام سرک می‌کشد، از آن تیپ‌هایی است که دیگر در هیچ کمدیِ مدرنی جایگاهی ندارد. این شخصیت نه طنز کلامی جدیدی دارد و نه موقعیت نابی خلق می‌کند. در کنار او، شخصیتِ مادر با جمله‌ی کلیشه‌ای «مادرم نگران می‌شم خب»، اوج تنبلیِ در نویسندگی را نشان می‌دهد. این تکیه‌کلام که قرار است وجهی عاطفی یا طنازانه داشته باشد، به سرعت به سوهانی روی روح مخاطب تبدیل می‌شود و نشان می‌دهد که تیم نویسنده برای خلقِ یک شخصیتِ واقعی، کوچک‌ترین تلاشی نکرده است.

فرجام یک مونتاژ چهل تکه

سریال «شیش ماهه» نه یک قدم رو به جلو، بلکه یک سقوطِ آزادِ تمام‌عیار برای مهران مدیری است. او با کنار هم گذاشتنِ قطعاتِ سالمی از کارهای قبلی‌اش، یک موجودِ «فرانکشتاین‌وار» خلق کرده که نه جان دارد و نه می‌تواند مخاطب را بخنداند.

■ گروه فرهنگ و هنر - سریال «شیش ماهه» نه یک قدم رو به جلو، بلکه یک سقوطِ آزادِ تمام‌عیار برای مهران مدیری است. او با کنار هم گذاشتنِ قطعاتِ سالمی از کارهای قبلی‌اش، سریالی خلق کرده که نه جان دارد و نه می‌تواند مخاطب را بخنداند.

تحلیلی از فیلم ماه آبی ساخته ریچارد لینکلیتر

گروه فرهنگ و هنر- لورنز هارت ۴۷ ساله به این نقطه رسیده است که رفاقت را بر عشق ارجح می داند و این راهی است که احتمالا اغلب ما انسان ها می رویم اما شاید هیچ گاه شهامت گفتنش را نداشته باشیم.

یک ماه و نیم دیگر مراسم اسکار ۲۰۲۶ برگزار می شود و به این بهانه به سراغ یکی از لطیف ترین و احساسی ترین و در عین حال تراژیک ترین فیلم های سال رفته ام: ماه آبی ساخته ریچارد لینکلیتر

قصه فیلم

داستان یک جدایی در میان است اما نه از آن جدایی های معمولی و هر روز شنیده. این بار یک زوج هنری متارکه کرده اند. لورنز هارت ترانه سرای مشهور عصر جاز(دهه های ۱۹۲۰و ۱۹۳۰) و ریچارد راجرز آهنگساز معروف آن زمان.

آن ها سابقا به همراه هم ترانه های مشهوری چون «بانوی ولگرد»، «منهتن» «ولنتاین بامزه من» و البته «ماه آبی» را ساخته اند. اما لورنز در اثر مصرف بی رویه الکل تبدیل به انسانی افسرده و غیر قابل اطمینان شده است. به همین دلیل راجرز به ارتباط حرفه ای با او پایان می دهد و با اسکار همرستاین شروع به همکاری می کند و به همراه هم نمایش موزیکال بسیار موفق اوکلاهما! را در برادوی به روی صحنه برده اند و خلاصه بدجوری خر مراد را سوارند.

اتان هاوک و اندرو اسکات

البته ریچارد راجرز تلاش می کند تا کمی از لورنز دلجویی کند و برای همین به او پیشنهاد بازنویسی برخی از آهنگ های قدیمی او را می دهد او هم با آغوش باز می پذیرد اما این ظاهر ماجرا است او می خواهد نمایش موزیکال عظیم با نام مارکوپولو بسازد اما ریچارد راجرز حوصله این حرف های او را ندارد.

در شبی که فیلم اتفاقات آن را روایت می کند قرار بر این است که جشنی برای عوامل نمایش اوکلاهما! در رستوران پاتوق هارت هم هست و او می خواهد فرصتی یابد تا حدیث عشق سوزان خود را برای دختر جوانی به اسم الیزابت بیان کند اما غافل از آن که الیزابت خود دل در گروی ریچارد راجرز دارد.

لورنز هارت ستایشگر بی همتایی از زیبایی است. از هر فرصتی استفاده می کند تا با جمله و عبارتی خلاقانه حس و ادراکش را از لطافت و ملاحت بیان کند. او شنونده بی نظیری است برای همین همگان دوست دارند برایش قصه زندگی خود را تعریف کنند. اما مشکل او دقیقا در همان جایی است که نقطه قوتش نهفته: کلام

نقاط قوت فیلم

ریچارد لینکتر کارگردان ماه آبی با دقتی مثال زدنی و هنری بی نظیر به ما نشان می دهد که حرف بی عمل حتی اگر از زبان شاعری چون لورنز هارت هم بر زبان آید نتیجه ای نخواهد داشت.

او را ملغمه ای از احساسات چون حسادت، ناامیدی و نفرت در بر گرفته است بادی به او حق داد موفقیت اوکلاهما! همچون خاری است در چشم او. اما صبر کنید داستان کمی عمیق تر از این حرف هاست.

اوکلاهما! در مقایسه با آثار لورنز هارت یک موزیکال سطحی بیش نیست و این دقیقا نمایشگر پایان دوره ای و آغاز دوره ای دیگر در تاریخ آمریکا است.

دوره پیشین دوره طنز نقادانه و سیاه بود و حالا دوره آوازهای احساسی سانتیمانتال است. مردم آمریکا دیگر حوصله فکر کردن به طنز خلاقانه را ندارند آن ها فقط چیزی می خواهند که آهننگین باشد و اشک بر چشمانش جاری سازد و نیازی به اندیشیدن نداشته باشد.

سکانس فراموش نشدنی

در انتهای فیلم الیزابت و لورنز در اتاق مخصوص نگاه داشتن لباس ها می نشینند و الیزابت در مورد عشق بی فرجامش به یک هم دانشگاهی صحبت می کند. فقط لحظه ای خود را جای لورنز قرار دهید که عاشقانه الیزابت را دوست می دارد اما در عین حال باید شرح شیفتگی او را بشنود.

لورنز در این سکانس همان فرهاد قصه نظامی گنجوی است که اساس سرنوشتش همان دام عشق شیرین است و بس. تقدیر را برای لورنز این گونه نوشته اند خب پس بهتر آن که آن را با شهامت تمام بپذیرد و زهر تلخ شکست را سر بکشد و گله ای از روزگار نداشته باشد.

رفاقت و نه عاشقی

در جایی از فیلم لورنز هارت به یکی از ستایشگران آثارش می گوید در مورد عشق ننویس در مورد رفاقت بنویس.

این که لورنز هارت ۴۷ ساله به این نقطه رسیده است که رفاقت را بر عشق ارجح می داند راهی است که احتمالا اغلب ما انسان ها می رویم اما شاید هیچ گاه شهامت گفتنش را نداشته باشیم. این که عشق را همراه با خودخواهی بدانیم چیز تازه ای نیست اما لورنز هارت ماه آبی افق تازه ای به این معادله رفاقت یا عاشقی اضافه می کند و آن رنج و عذابی است که عشق به همراه می آورد او به شکل دردناکی اعتراف می کند تا به حال کسی را نیافته است که عشق او را به شکلی برابر پاسخ داده باشد.

موخره

فیلم نامزد جایزه بهترین فیلم نامه و بهترین بازیگر نقش اول مرد در جوایز اسکار ۲۰۲۶ است.

اقتصاد کیش روزنامه
پرتیراژترین و با سابقه ترین نشریه جزیره کیش
۴۴۴۲۴۹۶۹
۴۴۴۲۴۹۹۹
گسترده ترین شبکه اطلاع رسانی داخلی منطقه آزاد کیش